

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سیدهاشم سدید

۱۲ جنوری ۲۰۱۶

## قالب بندی مناسب در هنر تصویرگری زبانی

طوری که همه می دانیم، یکی از وظایف زبان بیان و انتقال مقصود است از فردی به فرد یا افراد دیگری. چنین امری در زبان دری/فارسی با وجوه پنجگانه فعل صورت می گیرد. وجه وصفی یکی از وجوه پنجگانه فعل است در زبان دری/فارسی که هدف از آن، همانگونه که از ترکیب یاد شده پیداست، تصویرگری یا وصف اشیاء، کیفیات، احوال، وقایع، اوضاع، مناظر، محسوسات و مشاهدات یک فرد می باشد.

وصف، یا شرح و بیان یک وضعیت، زیبایی طبیعت، زشتی یا زیبایی یک پندار یا گفتار و عمل، ترحم انگیز بودن حالت یک انسان یا رقت باری حادثه ای و... اصولاً محتاج دو اصل است: یکی بیان محسوسات و مشاهدات با بهره گیری از زبان به گونه عادی یا ادبی و دیگری تأمل بر واقعیت یک پدیده، یک پیشامد یا یک فعل در قالب های متناسب با آنچه به وقوع پیوسته است؛ عاری از خطای فکر و بالاخره از خاطر نبردن فضاء و زمان و اگر ضرورت باشد مکان وجود یا ظهور یک پدیده یا یک رویداد؛ به این معنی که مشاهدات و تجربیات و ملاحظات و محسوسات، وقتی پای هنر و ادبیات در میان است، هم باید در قالب جملات دلنشین و زیبا و لطیف و ادبی، با نظم و دقت خاصی گنجانده شود، و هم "بود" یک شیء مطابق واقعیت و حقیقت، یعنی موجودیت بیرونی و درونی آن در فضاء و زمان و مکانی که آن شیء یا عمل وجود داشته یا صورت گرفته در مطابقت با ساخت هنرمندانه زبان ترسیم گردد.

استثناء در این کار البته در بیان آرزوها، عالم تخیلات و جهان پندارها امریست که نمی توان آن را نادیده گرفت، اما غیر از این چند حالت هیچ توصیفی را، خواه با کلمات رسا و شیوا و بلیغ، خواه با اشاره و استعاره یا با تعبیر دیگر، مانند تعبیر موزون و مقفی و مخیل و هنری، نمی توان بیرون از زمان و مکان و فضای واقعی آن ترسیم و توضیح کرد.

در به اصطلاح قعر زمستان، آنگاه که انسانی با شکم خالی، خسته و کوفته در کنار اسبی از نفس افتاده اش در تاریکی شب، در میان کوه های سر به فلک کشیده پر از برف و سرمای کشنده، دور از آبادی، در مانده و بینوا به خود فرو رفته است، بسیار محتمل است که این انسان به فکر یک حجره گرم و غذای بامزه و گوارا و بستر نرم و مستریح و فضای آرام بیفتد و این آرزویش را، اگر طبع شعر و شاعری داشته باشد، بر طبق عادت، در قالب بهترین و لطیف ترین کلمات در ذهنش بریزد؛ و یا رو به آسمان کرده ضمن دعائی این آرزو هایش را بر زبان براند. یا کسانی که در عالم بی پولی خواب میلیونر شدن را می بینند.

چنین تصویری در چنان حالاتی امری است مطابق به سرشت هر انسانی، اما ترسیم و توضیح جنگ در کربلا، به شهادت رسیدن حضرت "امام حسین" و یارانش و مظالم سپاه "یزید"، در روز مولود، جایی که همه سخنرانان پیرامون میلاد پیامبر سخن می زنند، با هر کلامی و با هر گونه هنرمندی که بیان شود، چیزی است که نه با آن فضاء مطابقت دارد و نه با آن زمان و مکان، و نه برابر است با عقل انسان های فرهیخته. به همین دلیل است که حافظ شریں بیان نکته دان می گوید:

### "با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد".

سخنی خوب، یا یک اثر هنری - ادبی زیبا، زمانی که شاعر یا گوینده آن سخن بر نفس یک امر واقعی ترکیب می کند، وقتی مطبوع و خوش آیند است که هر دو جنبه سخن در نظر گرفته شود: هم شکل کلام و هم محتوای آن؛ یکی زیبا و نغز و فرح بخش باشد و دیگر مقرون به حقیقت، و نه متکی به رؤیا. تخیل در شعر ضروری است، اما در بیان یا توصیف یک امر واقعی، توسل به نیروئی که با استفاده از آن چیز هائی را که وجود خارجی ندارد، به وجود می آوریم، کاری نیست که انسان های دارای خرد آن را توصیه کنند.

کلامی را که در آن هماهنگی میان لفظ و معنی وجود نداشته باشد و اقتضای حال و احوال و فضاء و موضوع و زمان و مکان در آن رعایت نشود، نمی توان شعر خوب و کلام نمکین و پخته خواند؛ و به تبع آن گوینده آن را آدم آزموده و فرزانه و فهیم و آشنا با زبان و ادب و حکمت نامید.

سعدی شیرازی شعر بهاریه "برآمد باد صبح و بوی نرروز" را وقتی می سراید که زمستان پایان یافته و بهار آغاز شده است - تمام بهاریه ها همین خصوصیت را دارا هستند. از آغاز این شعر سعدی تا آخرین مصرع آن، شاعر تنها از باد صبح، که موافق و مناسب طبع انسانی است، و بوی نرروز، و کام دوستان، و بخت پیروز، و گل و بلبل، و از بختیاری و نیک اختری و برکت و... سخن گفته است.

شعر برآمد باد صبح و بوی نرروز سعدی یکی از اشعار بسیار معروف "بهاریه" زبان دری/فارسی است. همه اشعار بهاریه به مناسبت حلول سال نو و روز نرروز، زمانی که زمستان سپری می شود و طبیعت تجدید حیات می کند، سروده می شود.

در چنین اشعاری لفظ با معنی متصل و موقوف است. شگوفه و بهار، گل و بهار، گریستن ابر و بهار، سبز شدن درخت ها و بهار، آب شدن برف ها و بهار، رفتن زمستان و آمدن بهار، آواز خوش پرندگان و بهار، استقبال از بهار، شادی کودکان و بهار، نو شدن طبیعت و بهار، کار و بهار و... همه چنان به هم گره خورده اند که گوئی با هم زاده شده اند و هیچ گاهی شاهد جدائی و دوری از هم نبوده اند.

هیچ شاعری در سروده بهاریه حرفی از سردی و یخ و برف و گل و لای و پرپر شدن گل ها و تن عریان درختان و قاغ قاغ زاغ های سیاه و آسمان تیره و تلخی ها و سختی ها سخنی بر زبان نمی آورد. یا درسروده های پیک سحری، هیچ گاهی دیده نشده است که شاعر به جای سرودن شعری پیرامون نفس و طبیعت سحر که با روشنی و گرمی و زیبایی و امید و زندگی و... توأم است، سخنی از شام غمین و شب تار بر زبان براند؛ یا آهنگ عزا را در محفل شادی، و یا طبل جنگ را در موقع صلح بنوازند و... رسم عاقلان و نکته دانان، به خصوص استادان، همین است. با همین دریافت است که حافظ، کسی که در حکمت و ادب، همچنین در کلام و تفسیر استادی بود مسلم، می گوید:

برساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست      یا سخن دانسته گوی ای مرد بخرد یا خموش

۲۰۱۵/۰۱/۱۰